

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نوشته: سعید بواماما
ترجمه: حمید رضا سعیدیان
فرستنده: عثمان حیدری
۲۰ جون ۲۰۲۰

نخستین اندیشه‌ها و جنبش‌های انقلابی در افریقا



برادران و دوستان، من توسن لوورتور هستم؛ شاید نام من به گوش شما خورده باشد. من متعهد شده‌ام تقاض نژادم را بگیرم. من می‌خواهم آزادی و برابری در سن دومینگو حاکم شود. من برای به وجود آمدن آن‌ها کار می‌کنم. برادران متحد شوید، و همراه با من برای این آرمان مبارزه کنید. همراه با من بردگی را ریشه کن کنید.

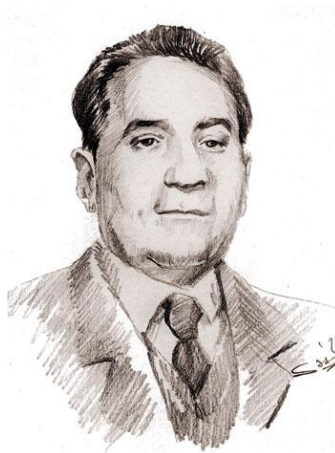
توضیح مترجم: در این بخش، ابتداء، در فصل‌های اول و دوم، مقاومت‌های گوناگون در برابر برده‌داری و استعمار نشان داده می‌شوند و شرایط جدید بین‌المللی ناشی از جنگ جهانی دوم مورد بررسی قرار می‌گیرند. این شرایط جدید، در بستر مساعدی که میراث مقاومت‌های گوناگون در برابر برده‌داری و استعمار است، موجب پختگی آگاهی‌های سیاسی و روشنفکری تعداد زیادی از شخصیت‌های سیاه‌پوست و افریقائی می‌شوند. سیر زندگی و فعالیت‌های جومو

کنیاتا، امه سزر و روبن اوم نی یوبه، که سه مسیر این کسب آگاهی را متبلور می‌سازد و توضیح می‌دهد، به ترتیب در فصل‌های سوم، چهارم و پنجم مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

بخش اول اصلاح استعمار یا نابودکردن آن (۱۹۵۴-۱۹۴۵)

۱. برده‌داری، کشورگشائی و استعمار: به ارث رسیدن مقاومت از نسلی به نسل دیگر برادران و دوستان، من توسن لوورتور هستم؛ شاید نام من به گوش شما خورده باشد. من متعهد شده‌ام تقاص نژادم را بگیرم. من می‌خواهم آزادی و برابری در سن دومینگو حاکم شود. من برای به‌وجود آمدن آن‌ها کار می‌کنم. برادران متحد شوید، و همراه با من برای این آرمان مبارزه کنید. همراه با من بردگی را ریشه‌کن کنید. توسن لوورتور، اعلامیه سن دومینگو، ۲۹ اگست ۱۷۹۳

محمد شریف سَهلی



محمد شریف سَهلی در اثر خود، که در ۱۹۶۵ در سری «دفترهای آزاد» انتشارات ماسپرو منتشر شد، به این آگاهی می‌رسد که «از تاریخ باید استعمارزدائی شود». در ۱۹۶۵، در فردای استقلال کشورهای افریقائی به سر می‌بریم. خلق‌های تحت سلطه امید زیادی دارند که جهان سوم از وابستگی سیاسی و اقتصادی کاملاً خارج شود. عنوان کتاب سَهلی، «استعمارزدائی از تاریخ»، به سرعت در تمام افریقا معروف می‌شود. فراخوان نویسنده برای «یک انقلاب جدید کپرنیکی»^[۱] انعکاس مشغله‌های کشورهای تازه به‌استقلال‌رسیده است. برای محمد شریف سَهلی، این استعمارزدائی از تاریخ، نبردی نیست که تاریخ آن گذشته باشد، بلکه برای مبارزات امروز ضروری است.

در برنامه پیشنهادشده توسط سَهلی، ساختارشکنی پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک، که وقایع نگاری مسلط را آلوده می‌کنند، به چشم می‌خورد. یکی از این پیش‌فرض‌ها این است که هیچ مقاومت قابل‌توجهی در برابر برده‌داری و استعمار انجام نمی‌گیرد. پس از درگیری‌های خشونت‌آمیز اولیه، مردمان مطیع سرنوشت خود را می‌پذیرند. یک کلیشه دیگر ادعا می‌کند که مردمانی که به بردگی کشیده شدند، در نتیجه برده‌داری، توانستند از جنگ‌های بی‌رحمانه داخلی - و از آدم‌خواری. . . که افریقا را تکه‌پاره می‌کردند، بگریزند.^[۲] البته هیچ‌کس امروزه از این ترها دفاع نمی‌کند. اما در خصوص مقاومت‌های افریقائی‌ها در برابر بردگی و استعمار همچنان سکوت حاکم است. این مقاومت‌ها، از زمان نخستین تماس‌ها با تاجران برده، نه تنها هرگز قطع نشدند، بلکه شکل‌های زیادی به خود گرفتند. مقاومت، فعال و غیر فعال، صلح آمیز و مسلحانه، فردی و جمعی، اقتصادی و فرهنگی، سیاسی و نمادین، مستقیم و غیر مستقیم بود. جنبش‌های آزادیبخش ملی قرن بیستم ریشه‌های خود را در این مقاومت بسط می‌دهند؛ مقاومتی که مشخص کننده برده‌داری و استعمار، از زمان گرفتن نخستین بردگان و از نخستین ساعات فتح استعمار، می‌باشد.

از مقاومت‌های بردگان...

نخستین پرتغالی‌ها هنگامی که در ۱۴۴۱ در موریتانی فعلی از کشتی پیاده شدند، بلافاصله به عملیات شکار برده دست زدند. با این حال، از سال ۱۴۴۶ به جای تاخت و تاز برای گرفتن بردگان، به خرید آنها از پادشاهان محلی اقدام

می‌شود. این تحول را می‌توان با مقاومت مسلحانه مردم محلی توضیح داد. «نخستین یورش‌های تاجران اروپائی برده بلافاصله آغاز می‌شوند، اما پرتغالی‌ها، با در نظر گرفتن مقاومت مردمان افریقا، تغییر عقیده می‌دهند و تحت پوشش «تجارت» قانونی به روش‌های غیرمستقیم متوسل می‌شوند که جنایتکارانه‌تر و بی‌رحمانه‌تر هستند.»^[۳]

موارد مقاومت یکی دو تا نیستند. برای نمونه، در آنگولا ملکه نگولا مbandi Nzinga (Ngola Mbandi Nzinga) از زمان به قدرت رسیدن در ۱۶۲۴ و به مدت سه دهه در برابر اشغال پرتغالی‌ها و تجارت برده مقاومت می‌کند. لاووتی - پیئر آجاوون، در کتاب خود، خلاصه‌ای غیر جامع از مقاومت‌های مسلحانه علیه خرید و فروش بردگان ترسیم می‌کند. او، با تأکید بر این امر که «مقاومت عمومی بود و تا زمانی که جنایات مربوط به خرید و فروش بردگان و برده‌داری تداوم داشتند، ادامه یافت»،^[۴] پانوراما را به پایان می‌رساند. با توجه به مثال‌های متعدد همدستی افریقائی‌ها با تجار برده، عمومی بودن مقاومت که نویسنده از آن صحبت می‌کند، اغراق‌آمیز است. قدرت‌های برده‌دار، از همان آغاز، به سیستم کلاسیک «تفرقه بینداز و حکومت کن» متوسل می‌شوند. برخی «قبایل»، برای این‌که به بردگی گرفته نشوند، خود به «شکارچی» و مسؤول تأمین برده تبدیل می‌شوند. پذیرش این واقعیت چیزی از مسؤولیت اروپا نمی‌کاهد. اما این امر اجازه می‌دهد تا مکانیسم اساسی سلطه و فرمانبری، که در طی قرن‌ها بازتولید شد، فهمیده شود. لاووتی - پیئر آجاوون، بدرستی خاطرنشان می‌کند که «میان پادشاهان افریقائی در دوران برده‌داری و برخی از رهبران معاصر» تفاوت کمی وجود دارد.^[۵] شورش در کشتی‌های حامل بردگان، یکی از شکل‌های مکرر مقاومت است. این شورش‌ها آن‌قدر پر شمار هستند که پروسپر مریمه را تحت تأثیر قرار دهند و او یکی از آن‌ها را در داستان خود تاملانگو، که در ۱۸۲۹ منتشر شد، به تصویر درمی‌آورد.^[۶] آلن رومان، تاریخ‌نگار فرانسوی، رقم صد و شصت شورش را، برای تمامی محموله‌های فرانسوی، پیش می‌کشد. اما بلافاصله تصحیح می‌کند که «کاپیتان، که تاحدودی براساس توانائی‌اش در حفظ نظم در روی کشتی مورد قضاوت قرار می‌گرفت، لزوماً علاقه‌ای نداشت همه چیز را نقل کند. تنها رقم قابل‌توجهی قربانی در میان محموله یا خدمه می‌توانست واقعاً او را به شرح کامل وقایع وادار نماید.»^[۷]

واکنش‌های فردی، شامل خودکشی کردن به منظور احتراز از به بردگی درآمدن، نیز به این حرکات جمعی اضافه می‌شوند. ژاک ساواری، اقتصاددان فرانسوی، در گزارشی که در ۱۶۷۵ برای ژان باتیست کولبر^[۸] می‌نویسد، چند نمونه از این واکنش‌های فردی را به دست می‌دهد: «من از معامله‌گرانی که تجارت برده می‌کنند شنیده‌ام که تعداد بردگانی که از قبل از راه افتادن کشتی از بندر می‌میرند، از تعداد آن‌هایی که در طول سفر جان خود را از دست می‌دهند بیش‌تر است. بعضی‌ها خودشان را در دریا می‌اندازند، بعضی‌ها سرشان را به بدنه کشتی می‌کوبند، بعضی‌ها نفس خود را نگه می‌دارند تا خفه شوند، و بالاخره بعضی‌های دیگر غذا نمی‌خورند تا از گرسنگی بمیرند.»^[۹]

شورش‌های بردگان در محل اسارت ادامه می‌یابند. ژان مسیپی، لیست غیرجامعی از قیام‌هایی که در فاصله سال‌های ۱۵۲۶ تا ۱۸۳۱ صورت گرفتند و تمامی قاره آمریکا را در نوردیدند، انتشار می‌دهد.^[۱۰] در برخی از این قیام‌ها، بردگان و هندیان بومی با هم متحد می‌شوند: «بومیان و سپاهان در سال‌های ۱۵۱۹ تا ۱۵۳۳ در منطقه باهوروگو (در جمهوری دومینیکن فعلی) با انریکیلو،^[۱۱] در ۱۵۳۸ در هندوراس با لامپیرا،^[۱۲] در ۱۵۴۸ در پاناما با بایانو،^[۱۳] در ۱۵۵۲ و در سال‌های ۱۵۵۱ تا ۱۵۶۸ در ونزوئلا به ترتیب با شاه میگوئل^[۱۴] و گوایکائیرپورو^[۱۵] متحد می‌شوند.»^[۱۶]

قیام پیروزمندانه سن دومینگو در ۱۷۹۱ به رهبری توسن لوورتور سریعاً جایگاهی اسطوره‌ای پیدا می‌کند. این قیام نه تنها در ۱۷۹۴ به لغو بردگی در فرانسه منجر می‌شود، بلکه همچنین به اعلام نخستین جمهوری سیاه در جهان می‌انجامد. چهره توسن لوورتور، در خط سیر و مبارزه او، دو لحظه تاریخی (یعنی نبرد علیه بردگی و مبارزه برای

استقلال ملی) را به یک دیگر مرتبط می‌کند. پیروزی او نخستین شکاف را در اسطوره شکست‌ناپذیری سفیدها ایجاد می‌کند و در نتیجه امید تازه‌ای در مردمان تحت‌سلطه به‌وجود می‌آورد. امه سزر، در زندگینامه‌ای که در ۱۹۶۲ به توسن لوورتور اختصاص داد، بدرستی خاطرنشان می‌کند که این دیگر یک شورش کور نیست، بلکه یک انقلاب است.^[۱۷]

اگر در قیام‌ها به برده‌داران و اموال آن‌ها حمله می‌شود، مارونائ (marronnage) عبارت است از فرار کردن و ساختن دوباره زندگی جمعی آزاد در جنگل‌ها و کوهستان‌ها. مقاومت جمعی در برابر بردگی بنابراین «دو مسیر متفاوت، و حتی متضاد، در پیش می‌گیرد: برداشتن اسلحه و تخریب خانه‌ها یا توسل به فرار گروهی و ساختن فضائی متفاوت و خاص». ^[۱۸] این دو شکل گاه، با حمله بردگان فراری به مزارع، با هم تلاقی پیدا می‌کنند. دهکده‌هایی که بردگان فراری در آن‌ها پناه می‌گیرند نوعی مناطق آزادشده، در برابر جامعه، را تشکیل می‌دهند. در این مناطق، مناسبات اجتماعی میان انسان‌های آزاد تجربه می‌شود؛ آئین‌های افریقائی به اجراء درمی‌آید؛ آئین‌های خاص (قصه، رقص، موسیقی)، در پاسخ به انکاری که برده‌داری به عمل می‌آورد، توسعه می‌یابد. آئین وودو (Vaudou)، که از مارونائ جدائی‌ناپذیر است، «آنچه را که پاره شده است «دوباره می‌دوزد»» ^[۱۹] و «نخستین شکل مقاومت فرهنگی» ^[۲۰] را تشکیل می‌دهد. از گوسپل (Gospel)، بلوز و جاز گرفته تا موسیقی رگه (Reggae) در این مقاومت فرهنگی ریشه دارند.

این مقاومت‌ها در درون خود مزارع نیز انجام می‌گیرند. ماریز کُنده (رمان‌نویس اهل گوادولوپ)، در رمان تمدن بوسال، سقط جنین و مسموم کردن دام‌ها را نیز به فرار بردگان اضافه می‌کند. ^[۲۱] . . . تا مقاومت‌های استعمارزدگان کنفرانس برلین (در سال ۱۸۸۵)، که در جریان آن کشورهای اروپائی برای تقسیم قاره آفریقا به اتفاق‌نظر می‌رسند، باعث هجوم قدرت‌های اروپائی - و سرمایه‌داران - به سمت آفریقا می‌شود. این فاز دوم فتح، نیز، با مقاومت‌های شدید مواجه می‌شود. جنبش‌های شورشی، با وجود عدم توازن قواء، در سرتاسر قاره آفریقا و علیه تمامی استعمارگران گسترش می‌یابند. فاتحان فرانسوی در داهومی ^[۲۲] با جنگجویان شاه بهانزن ^[۲۳] مواجه می‌شوند و در سرتاسر غرب آفریقا به جنگجویان ساموری توره ^[۲۴] برمی‌خورند. سربازان انگلیس در سودان با مقاومت مردان مهدی بن عبدالله ^[۲۵] روبه‌رو می‌شوند. نیروهای المانی، در کامرون، باید با مقاومت باکوری‌ها (Bakweri)، که کووا لیکنی ^[۲۶] آن را رهبری می‌کرد، مقابله می‌کردند. در آفریقای جنوبی در سال ۱۸۷۹، جنگجویان زولو تحت رهبری فرمانده خود چاکا، قشون انگلستان را تارومار می‌کنند. ^[۲۷]

در جنوب غربی آفریقا، مقاومت مسلحانه هوتانتوها (Hottentots)، هرهروها (Hereros) و ناناها (Nanas) علیه اشغالگران المانی، که از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷ به درازا می‌کشد، با یک کشتار گسترده به پایان می‌رسد: در حالی که جمعیت هرهروها در سال ۱۹۰۳ به هشتاد هزار نفر بالغ می‌شد، سه سال بعد تعداد آن‌ها به بیست هزار نفر کاهش پیدا می‌کند. ^[۲۸] مثال‌های متعددی از مقاومت و چهره‌های مقاومت در کشورهای واقع در جنوب صحرای آفریقا می‌توانند در اینجا ذکر شوند، مخصوصاً مثال شاه مینیک دوم (Menelek II) که پیروزی او بر استعمارگران ایتالیائی در ۱۸۹۶ از اتیوپی، برای سایر مقاومت‌های آفریقا، یک امید و یک نماد می‌سازد: این امید که استقلال ممکن است. در شمال آفریقا، جائی که استعمار فرانسه منتظر کنفرانس برلین نمانده بود، وضعیت مشابهی برقرار است. قیام‌های مسلحانه تا اوایل قرن بیستم ادامه پیدا می‌کنند. در الجزایر، از ۱۸۳۰ تا ۱۸۸۱، یک قیام جای خود را به قیام دیگر می‌دهد. امیر عبدالقادر، ^[۲۹] که تا سال ۱۸۴۷ قیام مسلحانه را رهبری می‌کند، به مرجعی برای قیام‌های بعدی تبدیل می‌شود. چند دهه بعد، قیام المکرانی ^[۳۰] در ۱۸۷۱ «آینده مستعمره را موقتاً به خطر می‌اندازد.» ^[۳۱]

البته، مقاومت در برابر هجوم استعمار در سرتاسر قاره شکل واحدی ندارد و از قدرتی یکسان برخوردار نیست. برخی از پادشاهان و رؤسای قبایل به خدمت تجاوزگران درمی‌آیند و در کنار آن‌ها می‌جنگند. با وجود این، قیام‌های ضداستعماری آن‌قدر وسیع و نیرومند هستند که، ورای سرزمین‌هایی که این قیام‌ها در آن‌جا رخ دادند، وارد حافظه‌های جمعی می‌شوند. فرانتس فانون این حافظه جمعی از مقاومت در برابر اشغال استعمار را یکی از عوامل «پختگی» آگاهی‌های استعمارزدگان می‌داند:

باید نقشی را که تاریخ مقاومت ملی در برابر تجاوز استعمار، در این پختگی ایفاء می‌کند، نمایان کرد. چهره‌های بزرگ مردم استعمارزده همواره چهره‌هایی هستند که مقاومت ملی را در برابر تجاوز رهبری کرده‌اند. بهانزن، سون دیاتا، ساموری، عبدالقادر در دوره پیش از عمل، با قوتی ویژه در خاطره‌ها زنده می‌شوند. این نشانه آن است که مردم آماده حرکت می‌شوند تا به زمان مرده‌ای که ره‌آورد استعمار است پایان دهند و تاریخ را بسازند.^[۳۲]

برتری تکنیکی ارتش‌های استعماری شکست جنگجویان افریقائی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. استعمارزدگان در بهترین حالت با تفنگ‌های چخماقی و در بدترین حالت با نیزه‌ها و تیرهای سمی با تفنگ‌های خودکار استعمارگران مقابله می‌کنند. با این همه، شکست نظامی و تمکین سیاسی به معنای پایان مقاومت نیست. مقاومت شکل‌های جدیدی پیدا می‌کند، که اولین آن خودداری از تماس با اشغالگر است. بسیاری از استعمارزدگان، مانند آن الجزایری‌هایی که به سمت شرق فرار می‌کنند^[۳۳] یا مانند مردم قوم فنگ که تا آن‌جا که ممکن است به اعماق جنگل‌ها پناه می‌برند،^[۳۴] راه مهاجرت را در پیش می‌گیرند. آمادوها می‌توانند، چندین مثال از این «فرار از سفیدها» در مالی ارائه می‌دهد: «هر چیزی که کموبیش به سفیدها و امور آن‌ها مربوط می‌شد، از جمله رفت‌وگانشان و اشغال‌های‌شان، برای سپاهان تابو بود. نمی‌بایستی به آن‌ها دست زد و حتی نگاه کرد.»^[۳۵]

خرابکاری اقتصادی، سلاح دیگر تمرّد است. برای مثال، دهقان‌های تانگانیکا بذره‌های پنبه را می‌جوشاندند تا نتوانند سبز شوند.^[۳۶] در جاهای دیگر مانند سیرالئون، هنگامی که برای نخستین بار در ۱۸۹۸ اخذ مالیات آغاز شد یا در کشور زولو در ۱۹۰۶، خودداری از پرداخت مالیات می‌توانست به «شورش‌های مالیاتی» وسیع ختم شود.^[۳۷] به فصل مقاومت اقتصادی، باید همچنین قتل مأموران مسؤول اجرای رژیم ارضی در الجزایر^[۳۸] و یا مسموم کردن مسؤولان انبارها توسط موسی‌ها^[۳۹] را اضافه کرد.

مقاومت فرهنگی، به سهم خود، پس از شکست مقاومت‌های مسلحانه علیه اشغال استعمار، به طرز خاصی گسترش می‌یابد. فرهنگ به پناهگاهی تبدیل می‌شود که در آن حافظه جمعی حفظ و بر هویت انکارشده و خوارشده تأکید می‌شود. در مقابل گشایش محدود مدارس استعماری در مستعمرات توسط هیأت‌های مذهبی خارجی، وسیعاً در مکتب‌خانه‌ها سرمایه‌گذاری می‌شود.^[۴۰] برای نمونه پیشروی سریع اسلام، در خطه ای که امروزه به نام بورکینافاسو شناخته می‌شود، نشان می‌دهد که چگونه اسلام به «دین مقاومت علیه فاتحان اروپائی و رؤسای سنتی تبدیل می‌شود.»^[۴۱] ژان - لوئی تریو (تاریخدان) در تحلیل خود از گرویدن جمعی اهالی روستای آهوا در پائین ساحل عاج به اسلام به همین نتیجه‌گیری می‌رسد.^[۴۲] جنبش‌های مسیحائی، که خصوصیت مشترک آنها «مطالبه بازگشت به ارزش‌های آباء و اجدادی»^[۴۳] است، ظاهر می‌شوند. جنبش‌های التقاطی به سهم خود عناصری از جزمیات ادیان استعمارگران را به عاریه می‌گیرند، برای این که «قدرتش را از آن خود کنند و آن را علیه اشغالگر مورد استفاده قرار دهند.»^[۴۴]

ترانه‌ها و رقص‌ها، به همین طریق، برای مقاومت در برابر پروژه استعمار بسیج می‌شوند. ترانس رانژه (تاریخدان)، با تحلیل رقص بنی (Béni) در افریقای مرکزی، مشاهده می‌کند که «از طریق شبکه‌های ایجاد شده توسط گروه‌های

رقص بنی فرهنگ‌های اپوزیسیون ترمرد و سرکشی تدارک دیده می‌شوند» و، با بسط دادن اندیشه خود به جشن‌های شهری، «علام پیش‌رس اغتشاشات اجتماعی استقلال‌ها»^[۴۵] را می‌بیند.

تنوع و استمرار شکل‌های مقاومت در برابر برده‌داری و استعمار، تحلیل فرانتس فانون را تصدیق می‌کنند که خاطر نشان می‌سازد استعمارزده «مغلوب شده، اما دست‌آموز نشده است. او تحقیر شده، اما متقاعد نشده که حقیر است. او باشکیبائی منتظر آن است که اروپائی مستعمرنشین هشیاری خود را از دست دهد تا روی او بپرد. عضلات استعمارزده همواره در انتظار هستند.»^[۴۶]

مقاومت دیاسپوراهای سیاهان افریقائی

آنتونو فیرمن (۱۸۵۰-۱۹۱۱) جامعه شناس و دولتمرد اهل هائیتی، در کتابی که در سال ۱۸۸۵ منتشر می‌کند، به نظریه‌های نژادپرستانه ژوزف آرتور دو گوبینو، که کتاب او «جستار در باب عدم‌تساوی نژادهای انسانی» بیست سال پیش از این منتشر شده بود، پاسخ می‌دهد.^[۴۷] فیرمن، به طرزی استادانه، از بنیادهای تئوریک و شبه‌علمی استعمار و جدائی نژادی پرده برمی‌دارد، و عصر جدیدی را برای «نژاد سیاه» اعلان می‌کند. نویسنده کتاب، که شور و ولوله مهمی در دیاسپورای سیاهان و در میان نخبگان افریقائی ایجاد می‌کند، به یکی از طلایه داران پان‌افریکانیسم تبدیل می‌شود.

کلمه «پان‌افریکانیسم» برای نخستین بار، به انگلیسی، در سال ۱۹۰۰، با برگزاری یک «کنفرانس پان‌افریکن» ظاهر می‌شود، اما آرمان پان‌افریکانیسم البته قدیمی‌تر است. در اروپا، از قرن هجدهم به بعد، کتاب‌هایی توسط بردگان آزاد شده منتشر می‌شوند: آنتون وبلهلم آمو در ۱۷۲۹ درباره حقوق افریقائیان در اروپا را منتشر می‌کند؛^[۴۸] کوبنا اوتوباه کوگانو در ۱۷۸۷ تفکراتی درباره خرید و فروش و بردگی سیاهان را به چاپ می‌رساند،^[۴۹] اولوداه اکیانو در ۱۷۸۹ زندگینامه خود را می‌نویسد.^[۵۰] از سوی دیگر، جیمز سومرست (برده اهل ویرجینیا) در ۱۷۷۲، در لندن، علیه ارباب خود اقامه دعوا می‌کند و دادگاه حق را به او می‌دهد. رأی قاضی لرد مانسفلد رویه قضائی می‌شود: «هر برده‌ای که به خاک بریتانیا پا بگذارد، قطعاً و بلافاصله آزاد می‌گردد.»^[۵۱] این کتاب‌ها و این دادرسی می‌توانند «پایه محکم نوعی «پیش‌تاریخ» پان‌افریکانیسم»^[۵۲] محسوب شوند.

اگر قرن هجدهم قرن طلایه‌داران بود، قرن نوزدهم، قرن نخستین ابتکارات است. این ابتکارات شکل پروژه‌های بازگشت بردگان سابق به افریقا را به خود می‌گیرند. اما این پروژه‌ها دو تعریف متضاد از «افریقا» را پدیدار می‌سازند. نخستین تعریف را کشیش سیاهپوست پروتستان امریکائی آلساندر کرومل (۱۸۹۸ - ۱۸۱۹) به دست می‌دهد. برای او افریقا «از اقیانوس اطلس تا اقیانوس هند» و از «مدیترانه تا دماغه امید نیک» گسترده است.^[۵۳] تعریف دوم از آن مارتین روبینسون دولانی (۱۸۱۲ - ۱۸۸۵)، پزشک سیاهپوست، است که اعلان می‌کند: «افریقا برای نژاد افریقائی و سیاهان برای حکومت کردن.»^[۵۴] در حالی که هیچ‌کدام از این دو تعریف هنوز مورد استفاده قرار نگرفته‌اند، مقابله میان «پان‌افریکانیسم» و «پان‌نگریسم» شکل می‌گیرد.

با وجود این اختلافات، مجموع این اندیشمندان در یک نظرگاه تکاملی - مکانیستی (اوولوسیونیستی) با یک دیگر اتفاق نظر دارند: «دولانی و سایر طرفداران مهاجرت می‌خواهند در غرب افریقا کشوری از سیاهان پروتستان به منظور «ارتقادیادن» و «مسیحی‌کردن» بومیان ایجاد کنند.»^[۵۵] مارکوس موزیا اورلیوس گاروی (۱۹۴۰ - ۱۸۸۷)، روزنامه‌نویس اهل جامائیکا، و ویلیام ادوارد بورگهارد دوبوا (۱۹۶۳ - ۱۸۶۸)، جامعه‌شناس امریکائی، با این

اولوسوینیسیم قطع رابطه می‌کنند. اما بنیادهای تنوریک و ایدئولوژیک که آن دو بر آن‌ها تکیه دارند، از ریشه با یک دیگر مخالف هستند.

اولی طرفدار بازگشت به آفریقا است، و این امر را راحل مسأله سیاه می‌داند. انجمنی که او در سال ۱۹۱۶ تأسیس می‌کند، انجمن بهبود جامع وضعیت سیاهان (Universal Negro Improvement Association)، و ارگان رسمی آن، جهان سیاه (The Negro World)، سریعاً به مراجعی برای مبارزان سیاهپوست در سرتاسر دنیا تبدیل می‌شوند. گاروی قویاً به شناساندن تمدن‌ها و فرهنگ‌های قدیمی آفریقا کمک و به این ترتیب در جنبش وسیع تأکید بر غرور ناشی از سیاه بودن شرکت می‌کند. او با شوق فریاد برمی‌آورد «به نژاد خود افتخار کنید! همان‌طور که پدران‌تان در گذشته به آن افتخار می‌کردند. تاریخ گذشته شما زیبا است، و آنچه ما ساخته‌ایم جهان فردا را می‌هوت خواهد ساخت.»^[۵۶]

مبارزه برای افتخار به خود، با این حال، بر یک بنیاد نژادی ساخته می‌شود و گاروی می‌پذیرد که در جست و جوی خلوص نژادی است. بالاخره این که گاروی با مبارزه برای برابری مخالف است که، به نظر او، سیاهان آمریکا را از بازگشت به آفریقا دور می‌کند. گاروی که «بنیانگذار»^[۵۷] پان‌نگریسم محسوب می‌شود سریعاً به چهره کلیدی آن تبدیل می‌گردد.

دوبویز، نویسنده آثار مختلف درباره مسأله سیاه در آستانه قرن بیستم،^[۵۸] به سهم خود در ۱۹۰۹ در ایجاد انجمن ملی برای پیشرفت مردم رنگین‌پوست (National Association for the Advancement of Colored People) شرکت می‌کند. اگر چه دوبویز در مبارزه برای تأکید بر فرهنگ و هویت سیاه با گاروی اشتراک نظر دارد، اما او معتقد است که این مبارزه در وهله اول باید در چارچوب ایالات متحده آمریکا صورت پذیرد. او همچنین برابری حقوقی را در قلب تحلیل خود قرار می‌دهد. دوبویز رکن کارگری کنفرانس پان‌آفریکن لندن، در سال ۱۹۰۰، و نیز پنج کنفرانس پان‌آفریکن دیگر است که از سال ۱۹۲۱ تا سال ۱۹۴۵ برگزار می‌شوند.

گاروی و دوبویز، در موضوعات بسیاری، مخالف یک دیگر هستند. دوبویز بر برابری حقوق برای همه، مستقل از منشأ اجتماعی یا رنگ پوست، پافشاری می‌کند. گاروی شعار «بازگشت به آفریقا» (Back to Africa) را سر می‌دهد درحالی که دوبویز شعار «آفریقا برای آفریقائی‌ها» (Africa for Africans) را ترجیح می‌دهد.^[۵۹] در حالی که گاروی «مدافع سرسخت سرمایه‌داری است»،^[۶۰] دوبویز به سوسیالیسم نظر دارد و بیش از پیش از اندیشه کمونیسم تأثیر می‌پذیرد.^[۶۱]

با این حال دوبویز مدت‌ها به استفاده از اصطلاح پان‌نگریسم ادامه می‌دهد. او بعداً، مخصوصاً برای فاصله گرفتن از رویکرد نژادی گاروی، این اصطلاح را رها می‌کند و ترجیح می‌دهد از اصطلاح پان‌آفریکنیسم استفاده کند. اصطلاح اخیر ظاهراً برای نخستین بار توسط هانری سیلوستر ویلیامز (۱۹۱۱-۱۸۶۹)، وکیل دادگستری اهل ترینیداد، هنگام جلسه‌مقدماتی کنفرانس پان‌آفریکن لندن در سال ۱۹۰۰ مورد استفاده قرار گرفته بود.^[۶۲] ویلیامز بنیانگذار انجمن آفریقا (African Association) در ۱۸۹۷ است که کنفرانس لندن را سازماندهی می‌کند. او مانند دوبویز مخالف «هرگونه رویکرد نژادی به مسأله سیاه است، رویکردی که هر آن می‌تواند به نژادپرستی منتهی شود.»^[۶۳] بنابراین پان‌آفریکنیسم را می‌توان عبور از پان‌نگریسم، از طریق کنار گذاشتن معیار رنگ پوست و جایگزین کردن تعلق به یک ملت مستعمره به جای آن، تعریف کرد.

کنگره‌های پان‌آفریکن به تدریج تحول پیدا می‌کنند. آن‌ها از فراخوان برای یک استعمار انسانی‌تر در سال‌های اول، به سمت مطالبه استقلال در کنگره منچستر (۱۹۴۵) – که قوام نکرومه و جومو کینیاتا در آن شرکت دارند – جهت‌گیری

می‌کنند. قوام نکرومه در کنار جرج پادامور (اهل ترینیداد) یکی از دبیران سیاسی کنگره است، در حالی که جومو کینیاتا، در کنار دوبویز، دبیر دوم کنگره است.

روند تأکید بر فرهنگ و هویت، به عنوان لحظه‌ای از روند آزادی ملی، در کشورهای شمال آفریقا نیز قابل‌مشاهده است. فرانتس فانون، در دوزخیان روی زمین، به مقایسه دست می‌زند:

مبارزه آزادیبخش ملی با پدیده فرهنگی «بیداری اسلامی» همراه است. جوش و خروش نویسندگان معاصر عرب برای یادآوری صفحات درخشان تاریخ عرب به مردمشان، پاسخی به دروغ‌پردازی‌های اشغالگر است. فهرست نام‌های بزرگ ادبیات عرب ردیف می‌شوند و گذشته تمدن عرب با شور و اشتیاق به اهتزاز درمی‌آید.^[۶۴]

مردمان شمال آفریقا متحمل برده‌داری نشدند. نیاز به تأکید فرهنگی و هویتی برای آن‌ها پاسخی به انکار خشن و شدید استعمار به شمار می‌رود؛ هرچند که این انکار، در مقایسه با برده‌داری جدیدتر و گستردگی آن کمتر است. با این حال هنگامی که فانون بر شباهت میان روندهایی که در شمال و جنوب صحرای آفریقا در جریان است تأکید می‌کند، حق با او است. محفوظ کدّاش و جلالی ساری، محققان الجزایری، مثال‌های متعددی از تلاش‌های مردمی به منظور حفظ کتاب‌های قدیمی (نمادهای گذشته قبل از استعمار) به دست می‌دهند.^[۶۵] مصطفی لشرف اثرات مثبتی را که مطالعه مخفیانه این کتاب‌ها در مکتب‌خانه در دوران کودکی بر روی او داشتند به خاطر می‌آورد.^[۶۶]

در قلب متروپل‌های استعماری

اگر استعمارها همه باعث ایجاد روندهای مهاجرت می‌شوند، این روندها، برحسب شکل استعمار و جوامع مستعمره متفاوت هستند. برای فرانسه، مهاجران اهل کشورهای مغرب اکثریت بزرگ مهاجرانی را تشکیل می‌دهند که از مستعمرات می‌آیند. این مهاجرت اساساً الجزایری‌ها و کارگران را شامل می‌شود. تحول کمی مهاجرت الجزایری‌ها، در نیمه اول قرن بیستم، سریع و مداوم است. رقم آن در ۱۹۱۸ به ۵۷۲۶۴ نفر، در ۱۹۲۳ به ۱۰۹۸۴۹ نفر و در ۱۹۳۷ به ۱۴۸۲۶۱ نفر بالغ می‌شود.^[۶۷] مهاجرت اهالی مستعمرات فرانسه واقع در جنوب صحرای آفریقا به متروپل بسیار کمتر و تحول آن آهسته‌تر است: بین ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر در سال‌های دهه ۱۹۲۰،^[۶۸] ۱۳۵۱۷ نفر در ۱۹۴۶.^[۶۹]

بریتانیا به‌نوبه خود اساساً آنتیلی‌ها، هندی‌ها و پاکستانی‌ها را فرامی‌خواند. تا سال ۱۹۴۵، صرف‌نظر از اصلیت آن‌ها، «تعداد ساکنان رنگین‌پوست بریتانیا به ده‌ها هزار نفر می‌رسد.»^[۷۰] قدرت‌های استعماری دیگر، در نیمه اول قرن بیستم، فقط یک مهاجرت حاشیه‌ای آفریقائی‌ها را به خود می‌بیند. برای نمونه در سال ۱۹۴۵ در بلجیم تنها ۱۸۳۸ آفریقائی زندگی می‌کردند.^[۷۱]

این مهاجرت، مستقل از جنبه کمی آن، در همه جا به پختگی آگاهی‌های ناسیونالیستی قویاً یاری می‌رساند. مثال پرتغال، که مهاجران به این کشور را اساساً دانشجویان تشکیل می‌دادند، بر این امر گواهی می‌دهد. تعداد مهاجران به پرتغال، تا زمان استقلال مستعمرات این کشور، تنها به چند هزار نفر محدود می‌شد. رهبران استقلال طلب - افرادی چون آمیلکار کابرال (اهل گینه)، آگوستینو نتو (اهل آنگولا)، آلدو اسپیریتو سانتو (اهل سانتومه)، پدرو پیرس (اهل دماغه سبز)، مارسلینو دوس سانتوس (اهل موزامبیک) و بسیاری دیگر - در لیسبون به سر می‌بردند. بسیاری از آن‌ها برای اولین بار در این شهر، یا دقیق‌تر بگوئیم در خانه دانشجویان امپراتوری (La Casa dos estudantes do Império)، با یکدیگر ملاقات می‌کنند.^[۷۲]

انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ در روسیه، بنیانگذاری انترناسیونال سوم در ۱۹۱۹ و تشکیل احزاب جدید کمونیست طبیعتاً بسیاری از مهاجران را در تمامی متروپل‌های اروپائی مجذب می‌کند. شرط هشتم، «از بیست‌ویک شرط» برای

پذیرفته شدن در انترناسیونال (که در کنگره دوم آن به تصویب رسید)، به مسأله استعمار اختصاص دارد. لحن آن جدید است و مضمون آن جای شبهه باقی نمی‌گذارد:

«احزاب کشورهای که بورژوازی آن‌ها دارای مستعمرات است یا بر ملت‌ها ستم وارد می‌کند باید، در خصوص مسأله مستعمرات و ملل ستمدیده، یک خط مشی کاملاً صریح و روشن داشته باشند. هر حزب متعلق به انترناسیونال سوم وظیفه دارد بی‌رحمانه عملکردهای امپریالیسم «خود» را افشاء کند؛ از هر جنبش رهائی‌بخش، نه در حرف بلکه در عمل دفاع نماید و خواهان خروج امپریالیست‌های متروپل از مستعمرات شود.»^[۷۳]

متروپل‌های بزرگ اروپائی، در این دوره، به محل‌های ملاقات میان ضد استعمارگرایی، کمونیسم و بخشی از دیاسپورای اهل مستعمرات تبدیل می‌شوند. در نتیجه این امر، در فاصله بین دو جنگ جهانی اول و دوم، تعداد زیادی سازمان تشکیل می‌شوند که می‌توان آن را پیش‌درآمد بیداری استقلال در دهه‌های بعد دانست. رهبران استقلال‌ها، مستقیم یا غیرمستقیم، با این جوش و خروش گسترده که دیاسپوراهای افریقاییان - در پاریس، نیویورک، لندن یا لیسبون - را دربر می‌گرفت در تماس بودند. با این حال فرانسه دارای دو ویژگی است که باعث می‌شود تا تماس میان مهاجران افریقائی و جنبش کمونیستی در این کشور از جاهای دیگر عمیق‌تر و گسترده‌تر باشد. این دو ویژگی عبارتند از مهاجرت تعداد بسیار زیادی از افریقاییان به فرانسه و انشعاب گسترده کمونیست‌ها از حزب سوسیالیست و تشکیل حزب کمونیست فرانسه در سال ۱۹۲۰.

ایجاد «اتحادیه مستعمرات» (UIC – L'union intercoloniale) در سال ۱۹۲۱ و نشریه آن Paria (منفور) ترجمان تشکیلاتی این تماس است. این سازمان برای بسیاری از رهبران ناسیونالیست یک فضای آموزش سیاسی است - رهبرانی مانند هوشی مین^[۷۴] (ویتنامی)، مسالی حاج^[۷۵] (الجزایری)، لامین سنگور^[۷۶] (سنگالی) یا ساموئل استفانی^[۷۷] (اهل ماداگاسکار)؛ و همچنین شکلی است که به نخستین سازمان‌های ناسیونالیست الهام می‌بخشد. «این در واقع بخش مستعمرات کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه است که مغربی‌ها و نگویان ده ترویان (ویتنامی) به آن تعلق دارند. فرد اخیر به همراه سایر عناصر «اتحادیه بین مستعمرات» در سال ۱۹۲۶ تصمیم می‌گیرند احزاب ناسیونالیست را ایجاد کنند: ستاره شمالی افریقا در مارچ ۱۹۲۶، کمیته دفاع از نژاد سیاه در مه ۱۹۲۷ و حزب آنام (ویتنام) مستقل در ۲۶ جون ۱۹۲۷ به این ترتیب متولد می‌شوند.»^[۷۸]

احزاب جوان کمونیست در سایر کشورهای اروپائی نیز تبلیغات ضداستعماری را به پیش می‌برند، اما نفوذ ضعیف آن‌ها مانع از آن می‌شود که نتایج مشابهی حاصل شود. تماس‌ها، با وجود این ضعف، برقرار می‌شوند و احزاب کمونیست به یک قطب مرجع تبدیل می‌گردند:

چند افریقائی رادیکال، در حین گذراندن تحصیلات خود در بریتانیا، با رهبران احزاب کمونیست تماس برقرار می‌کنند و تحت تأثیر اندیشه‌های سیاسی آنها قرار می‌گیرند. این مورد ج. کنیاتا اهل کنیا، ق. نکرومه اهل غنا، ه. ماکولی اهل نیجریه، ف. ف. اسمال اهل گامبیا و ا. ک. موسازی اهل اوگاندا است [...] در افریقای پرتگالی‌زبان، روشنفکران مارکسیست مانند آگوستینو نتو (بنیان‌گذار جبهه خلق برای آزادی آنگولا) و آمیلکار کابرال (بنیان‌گذار حزب افریقا برای استقلال گینه و جزایر دماغه سبز) در پرتگال تحت تأثیر حزب کمونیست این کشور تربیت سیاسی می‌یابند.^[۷۹]

دو رهبر پان‌افریکانیست، و. ا. ب. دوبویز اهل امریکا و ج. پادمور اهل ترینیداد نیز در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به نزدیکی با جنبش کمونیستی کمک می‌کنند. تأثیر آن‌ها بر تحول کنگره‌های پان‌افریکانیسم، که در بالا تذکر داده شد، تعیین‌کننده است. نتیجه دیگر تماس مهاجران افریقائی با جنبش کمونیستی، سازمان‌دهی یک کنگره ضدامپریالیستی در ۱۹۲۷ در بروکسل است که بر بسیاری از رهبران ناسیونالیست تأثیر می‌گذارد. نهرو از هند، مسالی حاج از الجزایر،

محمد حتّی از اندونزی، لامین سنگور از سنگال، البکری از سوریه در این کنگره با یک دیگر ملاقات می‌کنند و مناسبات پایداری میان آنها برقرار می‌شود.

«انترناسیونال سوسیالیست کارگری»، در اثر نفوذ فزاینده جنبش کمونیستی بر دیاسپورای افریقائی، مجبور به اتخاذ موضعی می‌شود که معتدل‌تر از مواضع قبلی آن (که آشکارا استعماری بودند) است. یک قطعنامه کنگره «انترناسیونال سوسیالیست...»، که در اگست ۱۹۲۸ در بروکسل برگزار می‌گردد، اظهار می‌دارد که «سوسیالیسم، اصل سلطه خارجی بر خلق‌های استعمارزده را نفی می‌کند.»^[۸۰] قطعنامه، مستعمرات را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروه اول، مستعمراتی که «شرایط تمدن مستقل مدرن» را دارا هستند و باید از استقلال آن‌ها دفاع کرد. گروه دوم مستعمراتی هستند که برای استقلال آنها آماده سازی لازم است. اما ترجمان این قطعنامه برحسب احزاب سوسیالیست متفاوت است: حزب مستقل کارگر^[۸۱] در بریتانیا از «استقلال کامل و بی قیدوشرط همه کشورهای مستعمره دفاع می‌کند» و «از جنبش‌های ناسیونالیستی ماوراء بحار پشتیبانی می‌نماید».^[۸۲] برای بخش فرانسوی «انترناسیونال سوسیالیست کارگری (SFIO) مسأله عبارت است از «تبدیل استعمار سرمایه‌داری به یک کار بلند مرتبه و برادرانه تمدن بشری».^[۸۳] تفاوت قابل توجه است.

به‌موازات این قالب‌بندی ضد استعماری در متروپل، دو جریان پان‌افریکانیست گوش‌های شنوایی را در فرانسه پیدا می‌کنند. انتشار مجموعه ای از آثار نویسندگان سیاه‌پوست در ۱۹۲۵، تحت عنوان جهان سیاه (The New Negro)، توسط آلن لوروآ لاک به جنبش تأکید بر هویت سرعت می‌بخشد. برخی از مبارزان افریقائی از ایده «مفتخر از سیاه بودن» و «بازگشت به افریقا» دفاع می‌کنند. برخی دیگر از مبارزان نبرد برای برابری را ترجیح می‌دهند، با این ایده که با استعمار را اصلاح کنند و یا آن را از میان ببرند. به این جریانات، در سال‌های دهه ۱۹۳۰، تحلیل‌های نسل دانشجویان اهل مستعمرات در سال‌های میان دو جنگ جهانی اول و دوم اضافه می‌شوند. یکی از نخستین تجسمات این جریان اخیر نشریه دانشجوی سیاه است که تنها یک شماره از آن، در مارچ ۱۹۳۵، منتشر می‌شود. انتشار این نشریه از جمله نتیجه کار لئوپولد سدار سنگور سنگالی (نزدیک به سوسیالیست‌ها) و امه سزر مارتینیکی (که بعداً به حزب کمونیست فرانسه می‌پیوندد) است. به این ترتیب جنبش «سیاه‌ستائی» آغاز می‌شود که تأثیر عمده‌ای بر خط سیر رهبران استقلال‌طلب کشورهای فرانسوی‌زبان واقع در جنوب صحرای افریقا خواهد داشت.

چپ اروپائی و مستعمرات

اگر تماس میان چپ‌های اروپائی و مهاجران افریقائی به اروپا به کسب آگاهی ناسیونالیستی این مهاجران سرعت می‌بخشد، اما این تماس همچنین با تضادهای بسیاری مشخص می‌شود. کمونیست‌های افریقائی به‌ویژه به احزاب کمونیست اروپائی ایراد می‌گیرند که چرا این احزاب مسأله استعمار را یک مسأله ثانوی تلقی می‌کنند. آن‌ها عدم اجرای تصمیمات انترناسیونال کمونیست را محکوم می‌کنند و از این که احزاب کمونیست به انتقاداتی که به آنها می‌شود کاملاً بی توجه هستند اظهار تأسف می‌کنند.

باید گفت که این انتقادات شدید و صریح هستند. دیمیتری مانوئیلسکی نماینده شوروی، در پنجمین کنگره انترناسیونال کمونیست در ۱۹۲۴، احزاب کمونیست فرانسه و انگلستان را به‌شدت مورد حمله قرار می‌دهد:

در آخرین انتخابات [در فرانسه]، از هفت کاندیدای تعیین شده برای مستعمرات تنها یک نفر بومی است. چرا نتوانستید، جز نمایندگان نژاد مسلط، کاندیدای دیگری پیدا کنید [...]؟ رفقای انگلیس ما هنوز منفعل‌تر هستند. آن‌ها بیش‌تر از هرکسی تحت تأثیر پیش‌داوری نژادی قرار دارند [...]. ما از شما که هنگام حمله به انقلاب روسیه فریاد برآوردید: «به

روسیه شوراهای تعدی نکنید!» بسیار ممنون هستیم. انترناسیونال کمونیست، روزی که شما دلیرانه فریاد برآوردید: «مستعمرات را رها کنید!» از این هم بیش‌تر به شما تبریک خواهد گفت.^[۸۴]

مواضع احزاب کمونیست اروپائی، از سال ۱۹۲۵، روشن‌تر می‌شوند و ضد استعمارگرایی این احزاب قابل‌توجه‌تر و تهاجمی‌تر می‌شود. جدا از حزب کمونیست فرانسه، هیچ یک از این احزاب از نفوذ کافی برای رهبری کمپین‌های ضد استعماری گسترده برخوردار نیستند. در فرانسه، عملیات ضد استعماری یکی پس از دیگری انجام می‌گیرند: کمپین علیه جنگ ریف،^[۸۵] علیه جنگ در سوریه،^[۸۶] علیه جشن‌های صدمین سال استعمار الجزایر^[۸۷].

با این حال، پیروزی جبهه مردمی در فرانسه آغاز تغییر مشی حزب کمونیست فرانسه است. ائتلاف با رادیکال‌ها و سوسیالیست‌ها، که به دلیل اعتلای فاشیسم در اولویت قرار داشت، موجب می‌شود تا کمونیست‌ها دیگر از مطالبه استقلال برای مستعمرات حرفی نزنند. این چنین تغییری الزاماً برخی‌ها را مأیوس می‌کند و برخی دیگر آن را یک خیانت تلقی می‌کنند. در هر دو مورد فعالان ناسیونالیست از این پس به حزب کمونیست فرانسه به عنوان حزبی نگاه می‌کنند که در اردوی «طرفداران شبیه شدن» قرار دارد. «طرفداران شبیه شدن» در واقع برابری حقوقی، و نه استقلال، را به عنوان دورنمای مطالبات استعمارزدگان پیشنهاد می‌کنند.

بریتانیا این منطق شبیه‌سازی را به ارث نمی‌برد. هنگام ظهور جنبش بزرگ استعمارزدائی، بریتانیائی‌ها تحت‌تأثیر از دست دادن سیزده مستعمره خود در آمریکا در ۱۷۸۳، پس از یک جنگ طولانی استقلال، مواضع ظاهراً بازتر، و در هر صورت پراگماتیستی‌تری اتخاذ می‌کنند. آنها، پس از ایجاد سیستم اداره غیر مستقیم در مستعمرات خود، در اعطای شکلی از خودمختاری سیاسی به استعمارزدگان (با این ایده که تغییر بسیار تدریجی صورت خواهد گرفت) کمتر از هم‌تایان فرانسوی خود محتاط هستند. در پایان این روند وضعیت سلطه دیده می‌شود، یعنی دولتی که از خودمختاری داخلی برخوردار است اما عضو امپراتوری باقی می‌ماند. مثال کانادا یا استرالیا به عنوان مدل برای سایر مستعمرات پیشنهاد می‌شود. با این حال، دوره گذار می‌تواند بسیار طولانی باشد.

مالکولم مک‌دونالد، وزیر مستعمرات بریتانیا، در سخنرانی خود در مجلس عوام به تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۳۸ این منطق را چنین خلاصه می‌کند:

هدف نهائی امپراتوری بریتانیا گسترش تدریجی آزادی در میان همه اتباع اعلیحضرت، در هر کجا که زندگی می‌کنند، است [...] می‌تواند نسل‌ها یا حتی قرن‌ها طول بکشد، قبل از این‌که برخی از بخش‌های امپراتوری استعماری بتوانند به خودمختاری دست پیدا کنند.^[۸۸]

منطق بریتانیا را می‌توان چنین خلاصه کرد: اعطای خودمختاری برای احتراز از نبرد برای استقلال. حزب کارگر به طور کلی با این رویکرد موافق است، اما در عین حال خواهان آن است که دوره گذار کوتاه باشد. ولی «انعطاف‌پذیری» بریتانیا عمومی نیست. به محض این‌که اهداف اقتصادی و ستراتیژیک مهم باشند، استعمار بریتانیا همان چهره خشن سایر قدرت‌های اروپائی را نشان می‌دهد.

این انباشت طولانی تجربیات (مقاومت در برابر برده‌داری و استعمار، در آفریقا و در مهاجرت) بنیان تاریخی کسب آگاهی ناسیونالیستی است که پس از جنگ جهانی دوم به پختگی می‌رسد

[مقدمه این کتاب را اینجا بخوانید](#)

یادداشت‌ها

1. Mohamed Chérif Sahli , Décolonise l’histoire. Introduction l’histoire du Magreb , Maspero , Paris , 1965 , p. 135.

۲. Voir sur cet aspect Kabolo Iko Kabwita , Le Royaume Kongo et la mission catholique , 1750 – 1838. Du déclin à l’extinction , Karthala , Paris , 2004. Ce livre est élaboré , entre autre , à partir des archives missionnaires portugaises et italiennes. 3. Yaya Sy. Les Légitimations de l’esclavage et de la colonisation des nègres , L’Harmattan , Paris , 2009 , p. 58 4. Lawoetey – Pierre Ajavon , Traite et esclavage des noirs. Quelle responsabilité africaine ? , Menaibuc , Paris , 2005 , p. 115. 5. Ibid. , p. 115. 6. Prosper Mérimée , Tamango , Magnard , Paris , 2001. 7. Alain Roman , Saint – Malo au temps des négriers , Karthala , Cité in Gaston (م) ۹. 157. Jean-Baptiste Colbert Martin , L’ Ère des négrier , Karthala , Paris , 2001 , p , 157. 10. Jean Mpisi , Traite et esclavage des noirs , au nom du christianisme , L’Harmattan , Paris , 2008 , p 124 – 125. Enriquillo , رهبر یکی از قبایل بومی کارائیب بود که از ۱۵۱۹ تا ۱۵۳۳ فرماندهی جنبش مقاومت مسلحانه بر علیه اشغالگران اسپانیایی، در منطقه ای که امروز جمهوری دومینیکن در آن واقع شده است، را برعهده داشت. (م) Lampira ، رهبر مردم لنکا (Lenca) و فرماندهی نظامی بود که در سال‌های دهه‌ی ۱۵۳۰ به مبارزه با اشغالگران اسپانیایی برخاست. او امروزه در تاریخ هندوراس شخصیت مهمی محسوب می‌شود. (م) Bayano ، برده‌ی سیاه پوست فراری که رهبری بزرگترین قیام بردگان در پاناما، در قرن شانزدهم میلادی، را بر عهده داشت. (م) Miguel ، برده‌ی سیاهپوستی که در ونزوئلا، در ۱۵۵۲، در رأس قیام بردگان معادن قرار گرفت. او خود را شاه اعلام کرد و جنگ سختی را بر علیه اسپانیایی‌ها به پیش برد. (م) Guaicairpuro ، رهبر بومیان ونزوئلا و فرماندهی مقاومت بر علیه استعمارگران اسپانیایی در قرن شانزدهم. (م) ۱۶. Aimé Césaire , Toussaint – Louverture , la Révolution française et le problème colonial , Présence africaine , Paris , 1981. 18. Alain Yacou , La Longue Guerre des nègres marrons de Cuba , 1796 – 1851 , Karthala , Paris , 2009 , p. 7. 19. Laënnec Hurbon , Interview à L’Humanité dimanche , Hors – série , mai 2008. 20. Laënnec Hurbon , Dieu dans le vaudou haïtien , Deschamps , Paris , 1987 , p. 76. 21. Maryse Condé , La Civilisation du Bossale , La littérature orale à la Guadeloupe et à la Martinique , L’Harmattan , Paris , 1978 , p. 24. 22. François Michel , La Campagne du Dahomey , 1893 – 1894. La reddition de Béhanzin , L’Harmattan , Paris , 2001.

Behanzin ، پادشاه داهومی (بنین فعلی) از ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۴. او با بسیج ارتشی مرکب از پانزده هزار مرد و پنج هزار زن در برابر ارتش استعمارگر به مقاومت برخاست. اما سرانجام به منظور حفظ وحدت کشورش خود را تسلیم کرد. او ابتدا به مارتینیک و سپس به الجزایر تبعید شد و در سال ۱۹۰۶ در آنجا چشم از جهان فرو بست. Touré Samori ، پادشاه مالی که رهبری جنگی طولانی بر علیه استعمار فرانسه (از ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۸) را برعهده داشت. او نبردهای خود را تا سنگال، گینه، نيجر و سودان پیش برد. امپراتوری او چهارصد هزار کیلومتر مربع وسعت داشت و از گینه تا ولتای علیا (بورکینا فاسوی امروز)، و از جنگل استوایی تا صحرا را دربر می‌گرفت. ارتش او شامل ده‌ها هزار سرباز بود. ساموری توره در سال ۱۸۹۸ به گابن تبعید شد و در سال ۱۹۰۰ در آنجا درگذشت. مهدی ابن عبدالله، رهبر سیاسی - مذهبی، بنیانگذار دولت سودان. شکست دادن انگلیسی‌ها و تصرف خارطوم در ۱۸۸۵ او را به یکی از نمادهای ضد استعمار در دوره‌ی فتوحات استعماری تبدیل می‌کند. Kuva Likenye ، رهبری مقاومت باکوری‌های کامرون را برعهده داشت. او در سال ۱۸۹۱ شکست سختی بر نیروهای آلمانی وارد ساخت. ۲۷. Tidiane N Diaye , L’Empire de Chaka Zoulou , L’Harmattan , Paris , 2002. 28. Georges Mazenot , Sur le passé de l’Afrique noire , L’Harmattan , Paris , 2005 , p. 368. ۱۸۴۷، رهبری مقاومت بر علیه استعمار فرانسه را برعهده داشت. علاوه بر عملیات نظامی، او یک سیستم اداری، یک پول جدید و کارگاه‌های اسلحه‌سازی را بنا نهاد. به این دلیل، امیر عبدالقادر بنیان‌گذار دولت الجزایر محسوب می‌شود. شیخ المکرانی، به همراه شیخ احداد، مهم‌ترین قیام از زمان فتح الجزایر توسط استعمار فرانسه را رهبری نمود. این قیام، که در ۱۶ مارس ۱۸۷۱ آغاز شد و تا ژانویه‌ی ۱۸۷۲ ادامه داشت، دویست و پنجاه قبیله (یعنی نزدیک به یک سوم جمعیت الجزایر) را گرد هم آورده بود. المکرانی در حین نبرد به شهادت رسید و بسیاری از نیروهای مقاومت به کالدونیای جدید تبعید شدند.

31. Naaman Kessous , L’Islam , la nation et la politique , in Guy Dugas et alii , Algérie , Vers le cinquantenaire de l’indépendance. Regards critiques , L’Harmattan , Paris , 2009 , p. 185. 32. Frantz Fanon , Les Damnés de la terre , in œuvres , op. cit. , 477. 33. Mostefa Lacheraf , L’Algérie , nation et société , S. N. E. D, Alger , 1978 , p. 12. 34. Fidèle – Pierre Nzé – Nguema , L’Etat au Gabon de 1929 à 1990 , L’Harmattan , Paris , 1998 , p. 44. 35. Amadou Hampâté Bâ , Amkoullel , l’ enfant peul , Mémoires , Actes Sud , Paris , 1991 , p. 184. 36. Hamid Aït

Amara, L'Agriculture africaine en crise dans ses rapports à l'Etat colonial, L'Harmattan, Paris, p. 73. 37. Georges Mazenot, Sur le passé de l'Afrique noire, L'Harmattan, Paris, 1996, p. 358. 38. Charles – Robert Ageron, « Fiscalité française et contribuables musulmans dans le Constantinois », Revue d'histoire et de civilisation du Maghreb, n° 9, juillet 1970, p. 93. 39. Amadou Hampâté Bâ, Oui, mon commandant ! Mémoires (II), Actes Sud, Paris, 1994, p. 86. 40. Abdeljalil Akari et Pierre Dasen, Pédagogies et pédagogues du Sud, L'Harmattan, Paris, 2004, p. 187. 41. Katrin Langewiesche, Mobilité religieuse: changements religieux au Burkina Faso, LTD, Munster, 2003, p. 142. 42. Jean – Louis Triaud, « Un cas de passage collectif à l'islam en Basse Côte d'Ivoire: Le village d'Ahua au début du siècle », Cahier d'études africaines, 14, n° 54, 1974, p. 335. 43. Jean – Gabriel Fokouo, Donner et transmettre. La discussion sur le don et la constitution des traditions religieuses et culturelles africaines, LIT, Munster, 2006, p. 224. 44. Jean Louis Triaud, cit., p. 333. 45. Terence O. Ranger, Dance and society in Eastern Africa, 1890 – 1970: the Beninoma, cite in Odile Goerg, Fêtes urbaines en Afrique. Espaces, identités, pouvoirs, Karthala, Paris, 1999, p. 107. 46. Frantz Fanon, cit., p. 464. 47. Anténor Firmin, De l'égalité des races humaines, anthropologie positive, L'Harmattan, Paris, 48. Christine Damis, « Le philosophe connu pour sa peau noire: Anton Wilhelm Amo », Rue Descartes, 2, n° 36. 2002. 49. Ottobah Cugoana, Réflexions sur la traite et l'esclavage des nègres, Zones / La Découverte, Paris, 2009. 50. Olaudah Equiano (ou Gustavus Vassa l'Africain), Le Passionnant Récit de ma vie, L'Harmattan, Paris, 2002. 51. George Padmore, Panafricanisme ou Communisme ? La prochaine lutte pour l'Afrique, Présence africaine, Paris, 1961, p. 34. 52. Organisation Internationale de la Francophonie, Le Mouvement panafricaniste au XXe siècle. Recueil de textes, Organisation internationale de la francophonie. Contribution à la Conférence des intellectuels d'Afrique et de la diaspora, Dakar, 7 – 9 octobre 2004, p. 26. 53. Alexander Crummel, The Future of Africa, Charles Scribner, New York, 1862, p. 312. 54. Martin Robinson Delany, Official report of the Niger Valley exploring party, Millington and co, Londres / New York, 1861, cite in Oruno Denis Lara, La Naissance du panafricanisme. Les racines caraïbes, américaines et africaines du mouvement, Maisonneuve et Larose, Paris, 2000, p. 81. 55. Earl Walker, L'Impossible Retour. À propos de l'afro – centrisme, Karthala, Paris, 2004, p. 78. 56. Marcus Garvey, Un homme et sa pensée. Philosophie et réflexion, textes réunis par Amy Jacques Garvey, Éditions Caribéennes, Paris, 1983, p. 90. 57. Doumy Fakoly, Cheikh Anta Diop expliqué aux adolescents, Menaibuc, Paris, 2006, p. 18. 58. En particulier Les Âmes du peuple noir, La Découverte, Paris, 2007. 59. Fulbert Sassou Attisso, De L'unité africaine de Nkrumah à l'union africaine de Kadhafi, L'Harmattan, Paris, 2008, p. 67. 60. Pierre Ndoumaï, Indépendance et néocolonialisme en Afrique. Bilan d'un courant dévastateur, L'Harmattan, Paris, 2011, p. 146. 61. Fulbert Sassou Attisso, cit., p. 67. 62. Têtévi Godwin in Têté – Adjalogo, Marcus Garvey, père de l'unité africaine des peuples, tome 1: Sa vie, sa pensée, ses réalisations, L'Harmattan, Paris, 1995, p. 58. 63. p. 61. 64. Frantz Fanon, cit. p. 595. 65. Mahfoud Kaddache et Dilali Sahri, L'Algérie dans l'histoire, tome 5, Office des publications universitaires, Alger, 1989, p. 247 – 252. 66. Mostefa Lacheraf, Des noms et des lieux, Mémoire d'une Algérie oubliée, souvenirs d'enfance et de jeunesse, Casbah éditions, Alger, 1998, p. 26. 67. Abdelmalek Sayad et Alain Gillette, L'Immigration algérienne en France, Editions Ententes, Paris, 1984. 68. Philippe Dewitte, Les Mouvements nègres en France, 1919 – 1939, L'Harmattan, Paris, 2006, p. 26. 69. Philippe Dewitte, « L'immigration: l'émergence en métropole d'une élite africaine (1946 – 1961) », in Nicolas Bancel, Pascal Blanchard et Sandrine Lemaire, Culture colonial en France. De la Révolution française à nos jours, CNRS éditions, Paris, 2008, p. 452. 70. Michel Moulin, La Grande – Bretagne contemporaine, Bréal, Paris, 2006, p. 215. 71. Bon aventure Kagné, « Africains de Belgique, de l'indigène à l'immigré », Hommes Migrations, n° 1228,

novembre / décembre 2000 , p. 64. 72. Elisabeth Monteiro Rodrigues et Olivier Barlet, « Au – delà du conflit », *Africultures*, n° 26, mars 2000 , p. 4. . 73 « Conditions d'admission des Partis dans L'Internationale communiste », in *Manifestes , thèses et résolutions des quatre premiers congrès mondiaux de l'Internationale communiste , 1919 – 1923* , Maspero , Paris , p. 40. [rééd.] , 1975 هوشی مین رهبر آینده‌ی نبرد برای استقلال ویتنام یکی از بنیانگذاران UIC است و از سال ۱۹۲۲ دبیر دوم آن می‌شود Messali Hadj . در سال ۱۹۲۴ به حزب کمونیست فرانسه و UIC می‌پیوندد. او یکی از پایه‌گذاران نشریه‌ی «L'Etoile nord – africaine» (ستاره‌ی شمالی افریقا) است که نقش بسیار مهمی در جنبش آزادیبخش ملی الجزایر ایفا خواهد کرد Lamine Senghor . در سال ۱۹۲۴ به حزب کمونیست فرانسه و UIC ملحق می‌شود. فعالیت گسترده‌ی سنگور با وجود زندگی مبارزاتی کوتاهش (او در سال ۱۹۲۷ چشم از جهان فرو می‌بندد) او را به یکی از پیشگامان مبارزات استقلال طلبانه‌ی کشورهای واقع در جنوب صحرای افریقا تبدیل می‌سازد Samuel . Stéphanie (عضو) SFIO شاخه‌ی فرانسوی انترناسیونال دوم) و اتحادیه‌ی حقوق بشر است. او همچنین یکی از بنیان‌گذاران اتحادیه‌ی برای دسترسی بومیان ماداگاسکار به حقوق شهروندان فرانسوی است که در ۱۹۲۰ ایجاد می‌شود. ساموئل استفانی به حزب کمونیست فرانسه می‌پیوندد و به دبیر کلی UIC انتخاب می‌شود. ۷۸ Daniel . Hémery , « Tha Thu Thau: l'itinéraire politique d'un révolution vietnamien », in Pierre Brocheux (dir) , *Histoire de l'Asie du Sud – Est: révoltes , réformes révolutions* , Presses universitaires de Lille , Lille , 1981, p. 213. 79. Christophe Wondji et Ali Mazuri , « L'Afrique et les pays socialistes » , in *Histoire générale de l'Afrique. Tome 8: L'Afrique après 1935, Présence africaine – Unesco* , Paris, 1998, p. 840. 80. Cité in Ahmed Koulakssis , *Le Parti socialiste et l'Afrique du Nord , de Jaurès à Blum* , Armand Colin , Paris , 1991 , p. 205. (Independent Labour Party یا حزب مستقل کارگری) در ۱۸۹۳ شکل می‌گیرد؛ و هنگام تشکیل حزب کارگر، در ۱۹۰۶، به این حزب می‌پیوندد؛ در عین حال که فعالیت سیاسی مستقل خود را حفظ می‌کند. ۸۲ Manuela . Semidei , « Les socialistes français et le problème colonial entre les deux guerres (1919 – 1939) » , *Revue française de science politique* , 18, n° 6, 1968, p. 1146. 83. Le Populaire, 19 mai 1930, cité in Ahmed Koulakssis, cit. , p. 231. 84. Dimitri Manouilski , *Rapport à la vingtième séance le 30 juin 1924* , Editions Correspondance internationale , Québec , 1980 , p. 216 – 217. در سال ۱۹۱۹ تحت رهبری عبدالکریم مبارزه‌ی مسلحانه برای کسب استقلال و برقراری «جمهوری ریف» آغاز می‌شود. این مبارزه تا سال ۱۹۲۶ به درازا می‌کشد. عبدالکریم و یارانش نخست با ارتش اسپانیا، سپس با ارتش فرانسه و دست آخر با هر دو این ارتش‌ها درگیر می‌شوند. جنگ ریف نخستین مبارزه‌ی آزادیبخش ملی افریقا است. حزب کمونیست فرانسه کمپین شجاعانه‌ای را به حمایت از استقلال‌طلبان و در محکومیت امپریالیسم فرانسه هدایت می‌کند و خواهان خروج نیروهای استعماری از مراکش می‌شود و سربازان فرانسوی را به برادری با شورشیان فرامی‌خواند. در سال ۱۹۲۵ مبارزه‌ی آزادیبخش ملی دیگری به رهبری سلطان العطاش در سوریه در می‌گیرد که تا سال ۱۹۲۷ به درازا می‌کشد. حزب کمونیست فرانسه دوباره کمپین ضد استعماری شجاعانه‌ای را به پیش می‌برد. حزب کمونیست، مانند مورد مراکش، خواهان قطع مداخله‌ی نظامی فرانسه و استقلال ملی می‌شود. حزب کمونیست فرانسه، به منظور افشا کردن استعمار فرانسه، به مناسبت جشن‌های صدمین سال استعمار الجزایر کمپینی را برای تحریم کالاهای وارد شده از الجزایر سازماندهی می‌کند. ۸۸ Malcolm Macdonald , « Discours aux Communes » , in Marc Michel , *Décolonisations et émergence du tiers monde* , Hachette , Paris , 1993 p. 24 منبع: سایت نقد اقتصاد سیاسی

منتشر شده در من و تو ما